

بررسی سرانجام جمشید، پادشاه اساطیری در مآخذ گوناگون

دکتر محمود جعفری دهقی - زهرا دشتبان

دانشیار فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تهران - کارشناسی ارشد فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تهران

چکیده

جمشید شخصیتی اسطوره‌ای است که به دلیل ارتکاب به گناهی که ماهیت آن دقیقاً مشخص نیست در بیشتر روایات ایرانی، قدرت، پادشاهی، فره و جاودانگی خویش را از دست می‌دهد، در جهان سرگردان و سرانجام بوسيله ضحاک دیو کشته می‌شود. در منابع آمده است که فرمانروایی جم عموماً دورانی به شمار می‌رفته که در آن سعادت مطلق عاری از آمیختگی حکمفرما بوده است، اما این شکوه و قدرت جاوید بر اثر ارتکاب به گناه ناگهان از بین می‌رود و چهره درخشان جمشید که به عنوان یکی از بهترین پادشاهان اساطیری قلمداد شده بود، تاریک می‌گردد و دوران طلایی فرمانروایی اش به پایان می‌رسد. روایات به جا مانده از سرانجام او و علت هبوطش تصویرهای بسیار متفاوتی از او ارائه می‌دهد. در یک روایت او و خاندانش یزدان‌پرست معرفی می‌شوند و در روایتهای دیگر پادشاهی کامجو و نافرمان؛ که گناه او دو گونه است: یکی خوردن و خورداندن گوشت و دیگری ادعای خدایی و سرکشی از بندگی اورمزد. در این مقاله سعی شده است تا گوشه‌های تاریک سرانجام این پادشاه آرمانی کهن بازسازی شود و روایتهای در منابع گوناگون با یکدیگر مقایسه و بررسی شود و ریشه این تفاوتها به دست بیاید. همچنین این مسأله که آیا حقیقتاً جمشید مرتکب گناه شده است نیز به چالش کشیده شود و با کنار هم گذاشتن روایات منابع و نظرات گوناگون به بررسی آن پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: جمشید، پادشاهی، یزدان‌پرستی، گناه، بخشایش.

تاریخ دریافت مقاله: 1390/11/7

تاریخ پذیرش مقاله: 1392/2/22

Email: Mdehaghi@ut.ac.ir

مقدمه

جمشید شخصیتی است بسیار کهن که به دوران هند و ایرانی تعلق دارد. این اسم در *اوستا* - *Yima* و صفت او - *Xšaēta* به معنی درخشان است که بعد تبدیل به «شید» شده است که در فارسی به صورت «جمشید» در آمده است. او پسر *Vivahvant* اولین کسی از مردم گیتی است که هوم - گیاه اساطیری مقدس - را مطابق آیین می‌فشارد و به پاداش این کار صاحب پسری چون جمشید می‌شود. او همان *Yama* پسر *ویوسونت* اساطیر هندی است که اصل او به دوره هندوایرانی می‌رسد. (آموزگار 53:1381) در میان شاهان باستان و قهرمانان اسطوره‌ای تنها از جم است که در *گاهان* - قدیم‌ترین بخش کتاب *اوستا* - سخن به میان آمده است. (کریستن‌سن 1385: 297-298)

درباره افسانه‌های مربوط به این شخصیت پیش زردشتی، رویدادهای زمان پادشاهی، نحوه زندگی و سرانجام او، در منابع پیش از اسلام (ودایی، اوستایی و پهلوی) و ادبیات پس از اسلام (عربی و فارسی) روایت‌های متفاوتی وجود دارد و گونه‌های متفاوت این روایت‌ها، تناقض‌هایی را در شرح احوال این شخصیت فراهم آورده است. این گوناگونی زائیده تخیل نویسندگان نیست، بلکه روایات در اصل متعلق به مآخذ گوناگون بوده‌اند و اینکه هر نویسنده‌ای از منبعی استفاده کرده است که شاید دیگران آنها را کنار گذاشته باشند. (خالقی مطلق 1387: 99) زیرا هر یک از نویسندگان و شاعران دوران اسلامی یا به طور مستقیم موضوع را ثبت کرده‌اند و یا آن که آنها را از اثر یا آثاری که پیش از ایشان و بر اساس روایات شفاهی نوشته شده بوده است، اقتباس کرده‌اند.

در مورد سرانجام جم و سقوط او از قدرت و سعادت جاوید و پایان دوران طلایی فرمانرواییش، اختلاف روایات کم نیست. یکی از منابعی که تصویری منحصر به فرد از پایان زندگی جمشید و فرزندانش در اختیار ما قرار می‌دهد، منظومه‌ای است به نام *کوش‌نامه* که برخلاف دیگر روایت‌ها، جمشید را تا پایان عمر پادشاهی یزدان‌پرست معرفی می‌کند.

در این بررسی تلاش می‌شود تمام روایات مربوط به پایان زندگی جمشید و مآخذ آنها بررسی و با هم مقایسه شوند تا مشخص گردد اختلاف روایات نتیجه استفاده بردن از چه منابعی بوده است و ریشه این تفاوت‌ها و اختلاف روایات کجا است.

پیشینه تحقیق

در مورد جمشید و دوران طلایی زندگی او بررسی‌های زیادی صورت گرفته است، اما با وجود فراوانی منابع و گوناگونی روایات و مقالات، تا کنون منابع درباره سرانجام زندگانی این پادشاه به صورت تطبیقی و به طور جدی بررسی نشده‌اند. جلال متینی در مقاله «پایان زندگی جمشید و خاندانش» به بررسی و توضیح روایات مختلف در مورد سرانجام زندگی جمشید پرداخته است و اینکه در برخی روایات، این پادشاه با چهره‌ای گناهکار به تصویر کشیده شده است و در منبع دیگری که مورد بررسی متینی بوده است، یعنی منظومه *کوش‌نامه*، جمشید تا آخر عمر یزدان‌پرست معرفی می‌شود. متینی بر این باور است که بر اساس روایت *کوش‌نامه* دودمان جمشید تا آخر عمر یزدان‌پرست بوده‌اند و دور از مردم به نیایش خدای و کسب دانش و پرهیز از بدیها می‌پرداخته‌اند. (متینی 1369: 62) با وجود بررسی کامل این روایت در مقاله مذکور و همچنین در مقدمه متینی بر منظومه *کوش‌نامه*، اینکه اصل این روایت از چه منبعی آمده و به چه دلیل یزدان‌پرستی جمشید مورد توجه سراینده *کوش‌نامه* قرار گرفته است، توضیح داده نشده است. از سوی دیگر روایت *شاهنامه* کاملاً متفاوت با روایت ذکر شده است. فردوسی در *شاهنامه* بیان کرده است که جمشید پادشاه، رئیس دینی و موبد

بوده است، با چهره‌ای درخشان که خدمات زیادی به آفریدگان اورمزد کرده است؛ ولی دوران پادشاهی شکوهمند و طلایی او این‌گونه به پایان می‌رسد که او به خود مغرور می‌شود، از راه یزدان سر می‌پیچد و ادعای خدایی می‌کند و در نتیجه فره از او می‌گریزد و سپاه ایران از او روی برمی‌گردانند و «ضحاک تازی» را شاه ایران‌زمین می‌خوانند. او تا صد سال از نظرها پنهان می‌شود تا سرانجام در صدمین سال در نزدیکی دریای چین گرفتار و با اره دو نیم می‌شود. (فردوسی 1373، ج 1: 51) آنچه در شاهنامه فردوسی در مورد دعوی خدایی جمشید آمده است با ادعای سراینده کوش‌نامه در مورد یزدان‌پرستی او تا پایان عمر کاملاً متفاوت است به گونه‌ای که این سؤال را برمی‌انگیزد که به راستی دلیل تفاوت این دو روایت چیست؟ جلال متینی در مقاله «برخی از نیرنگ‌های کارزار در کوش‌نامه» ضرورت تحقیق را احساس کرده و بیان کرده است که جا دارد کسانی که در زمینه فرهنگ و زبان‌های باستانی پژوهش می‌کنند، درباره اصل روایت‌ها در این زمینه جست‌وجو کنند و ریشه این تفاوت‌ها را به دست آورند. چون او معتقد است تفاوت روایات بدان حد است که باید پذیرفت مأخذ یا مأخذ دو منظومه با هم متفاوت بوده است. (متینی 1375: 660)

بحث

روایت کوش‌نامه: (به جمشید بر تیره گون گشت روز)

سراینده کوش‌نامه حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر است که در فاصله سال‌های 498 تا 501 هجری قمری این منظومه را به نظم در آورده است. قهرمان منظومه فردی به نام کوش پیلگوش - برادرزاده ضحاک - است که یک‌هزار و پانصد سال با ستمگری، خونریزی، هوسبازی و گناه به نبرد با آفریدگان نیکی، چون آبتین و فریدون می‌پردازد و خود را آفریدگار مردمان می‌خواند و در پایان با راهنمایی پیری فرزانه به سوی یزدان رهنمون می‌شود.

سرگذشت جمشید در کوش‌نامه با منابع دیگر تفاوت‌های اساسی دارد: حکیم ایرانشاه ابن ابی‌الخیر درباره جمشید گفته است که او تا پایان دوران پادشاهی یزدان‌پرست و آشنا به دین‌های گوناگون و دانش‌پرست بوده است، ولی سپهر گردون بر او بی‌مهر می‌گردد و ضحاک و دیگر دیوان بر او چیره می‌شوند، اما خود و فرزندان هرگز از خداوند روی بر نتافته و خود را جهان‌آفرین نخواندند. (ایرانشاه ابن ابی‌الخیر 1377، مقدمه: 69) در منظومه آمده است که پس از تسلط ضحاک بر جمشید، او با سپاهیان خود این راز را در میان می‌نهد که از دو فرزندم - فارک و نونک - تنها از نسل نونک شهریاری قدم به جهان خواهد نهاد که کین مرا از ضحاک دیوچهره خواهد گرفت.

که از دیوچهره بر آرد دمار

جهان تازه گرداند از دین من

ز نونک پدید آید آن شهریار

ز ضحاک جادو کشد کین من

(همان: ابیات 724-725)

این بیت‌ها به این نکته اشاره می‌کنند که جمشید خود را بی‌گناه می‌داند و یادآوری می‌کند که شهریار - منظور فریدون است - دین وی تازه خواهد گردانید.

از طرف دیگر فارک پرهیزگار پس از آنکه در می‌یابد که پادشاهی به او و فرزندانش نخواهد رسید، از پدرش جمشید می‌خواهد که اسرار الهی و راه و رسم رسیدن به حقیقت را به او بنمایاند و او را رهنمون شود. جمشید این تقاضا را به گرمی می‌پذیرد.

ز فارک چو بشنید جم این سخن	بر او تازه‌تر شد جهان کهن
سه دفتر بدو داد شاه بلند	سراسر همه پر ز علم و زیند
همه صحف پیغمبران خدای	نشسته به خط شه پاکرای
بدو گفت کاین هر سه را کار بند	چو خواهی که باشی تو دور از گزند
از این هر سه گر کار بندی یکی	به یزدان رساند تو را بی شکی

(ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر 1377: ابیات 732-736)

از آنچه در این بیت‌ها آمده است، روشن می‌شود که جمشید تا پایان دوران پادشاهی‌اش نه تنها یزدان‌پرست بوده، کتابهای پیامبران پیشین را نیز به خط خود نگاشته بوده است و به همین سبب است که خواهش فارک را با مهربانی می‌پذیرد و فرزند را به یزدان‌پرستی رهنمون می‌شود.

همچنین در کوش‌نامه در داستان‌های گوناگون افرادی هستند از خاندان جمشید که سالها پس از مرگ او همچنان به یزدان‌پرستی ادامه می‌دهند. به عنوان مثال، در آغاز کوش‌نامه ضمن اشاره به حوادث پادشاهی اسکندر آمده است که اسکندر مجسمه کوش پیلگوش را می‌بیند و به دانستن سرگذشت او علاقه‌مند می‌شود و سرانجام، سرگذشت او را پیری دانا و خداپرست به نام «مهانش» از نژاد فارک - پسر جمشید - برای اسکندر نقل می‌کند. (همان: 179-187)

من از تخم جمشیدم ای شاهزاد	نمانده ست جز من کسی ز آن نژاد
بدان روزگاران چو گردان سپهر	ز جمشید برید پیوند و مهر
جهان شد به فرمان ضحاک دیو	ز هر سو برآمد ز دیوان غریو

(همان: ابیات 712-715)

و یا در پایان منظومه نیز دگر باره با پیری فرزانه از نوادگان جمشید روبه‌رو می‌شویم که به پرستش یزدان و کسب دانش مشغول است و در نهایت کوش پیلگوش را با اندرزهای به جا مانده از جمشید⁽¹⁾ به راه سپاس از پروردگار هدایت می‌کند. (همان: 664-674)

چنین پاسخ داد فرزانه پیر	که کار من آیدت نادلپذیر
من از تخم جمشید دارم نژاد	که مهتر پسر را چنین پند داد...

(ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر 1377: ابیات 9905-9904)

این منظومه همچنین درباره پایان زندگی جمشید و سبب چیرگی ضحاک بر ایران به طور غیر مستقیم و به اشاره، روایتی در اختیار ما قرار می‌دهد و سرگذشت فرزندان جمشید را به شرح می‌گوید و بدین‌گونه کوش‌نامه به طور کلی درباره جمشیدیان منبعی منحصر به فرد به شمار می‌رود، به‌ویژه در معرفی شاخه‌ای از جمشیدیان که صرفاً به یزدان‌پرستی روی آورده و از خلق و کارهای این جهانی دوری گزیده بودند. اما به جز کوش‌نامه عموماً در بیشتر منابع اسلامی آمده است که جمشید در دوران طولانی پادشاهیش و پس از سودمندی‌های بسیاری که به آفریدگان اورمزد می‌رساند و بیماری، ناراحتی، پیری، درد، رشک و آفات را دور می‌سازد، سرانجام خود را برتر از دیگر آفریدگان می‌پندارد و گرفتار دروغ و سخن نادرست می‌شود و به خداوند ناسپاس می‌گردد و دعوی خدایی می‌کند.

بر طبق روایت شاهنامه فردوسی، جمشید، پنجمین پادشاه پرآوازه پیشدادی، پس از آنکه کارهای بزرگی انجام داد و «ز جای مهی برتر آورد پای»؛ در خویشتن به غلط شد و به گمراهی گرایید و از یزدان‌پرستی روی برتافت و خود را جهان‌آفرین خواند.

منم گفـت با فـره ایزدی همـم شهریارـی همـم موبـدی...
(فردوسی 1373، ج 1: 39)

منی کرد آن شاه یزدان‌شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس...
چنین گفـت با سالخورده مهان که جز خویشتن را ندانم جهان
(همان، ج 1: 42)

در متون کهن پارسی و عربی نیز کمابیش همین روایت آمده است که در زیر به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

تاریخ طبری: «...سپس جم پس از این دوران کفران نعمتهایی را کرد که خدا به او داده بود، و جن و انس را فراهم آورد و به آنان گفت که خداوندگار و شاه آنان است...» (طبری 1352، ج 1: 119-118)

تاریخ بلعمی: «...پس جمشید به فرمان ابلیس آتشی سخت بفرمود کردن و مردمان را همه گرد کرد. خلقی بی‌گناه بسوخت تا همه مقرر شدند به خدایی وی...» (بلعمی 1353: 132-131)

مروج‌الذهب: «...جم پس از اینکه ششصد سال یا هفتصد سال و شش ماه فرمانروایی کرد، درگذشت. وی بناها و پیشه‌های گوناگون پدید آورد و دعوی خدایی کرد...» (مسعودی 1356، ج 1: 218)

تاریخ ثعالبی: «... چون جم دارای اموال دنیا شد و قدرت و سلطه برتر یافت و دوران فرمانروایی و زندگانی او دراز گشت، دل او سخت گردید و خودپسند و سرمست غرور، متکبر و جبار و طاغی و سرکش شد و گفت: «من پروردگار بزرگ شما هستم» از بندگی دست کشید و به جایی رسید که ادعای خدایی کرد...» (ثعالبی نیشابوری 1368: 16)

گرشاسب‌نامه: «... ضحاک (بیور) در نامه‌ای به جمشید طعنه می‌زند که ادعای خدایی کرده است و این ادعای او را معتبر نمی‌شمارد و ...» (اسدی طوسی 1354: 2099)

فارسانامه: «... و چون سیصد سال بر این سان گذشت، شیطان بر وی راه یافت... جمله مردمان را جمع گردانید و ایشان را گفت: "...من دادار و پروردگار شما هستم باید که مرا پرستید و معبود خویش مرا دانید..."» (ابن بلخی 1313: 29-34)

مجم‌التواریخ: «... اما در آخر پادشاهی ناسپاس گشت و اندر خدای تعالی عاصی شد و چون کارها بر وی بشورید، پشیمان گشت و خود را باز شناخت...» (مجم‌التواریخ و القصص: 1318: 39)

علمای اسلام: «... و مردم آن ایام به راه راست می‌رفتند و دیوان را می‌زدند تا آن وقت که پادشاهی جمشید رسید، ششصد سال و شانزده سال و شش ماه پادشاهی کرد و «خشم» دیو بر وی راه یافت و به خدایی دعوی کرد. تازی وی را بگرفت و بکشت و به در پادشاهی نشست.» (مجله تاریخ مذاهب، ج 37: 45 به نقل از کریستن‌سن 1385: 435)

همچنین به نقش ابلیس در فریب جمشید در این مورد اشاره‌ای شده است. براساس روایت فردوسی، چون جمشید از مردم می‌خواهد که او را جهان‌آفرین بخوانند، فره ایزدی از وی دور می‌شود، کارهای کشور نابسامان می‌گردد و از هر گوشه‌ای کسی علم طغیان برمی‌افزاید و در نتیجه این پیشامدها، ایرانیان که از وضع کشور ناخشنود بودند، «شاه‌جوی» به سوی تازیان روی می‌آورند و بر ضحاک به شاهی آفرین می‌گویند و او را شاه ایران‌زمین می‌خوانند. ضحاک این تقاضا را می‌پذیرد و به ایران می‌آید و تاج بر سر می‌نهد و جمشید ناگزیر همه چیز را به وی می‌سپارد. (فردوسی 1373، ج 1: 42) در روایتی دیگر آمده است که ضحاک چون از ناسپاسی جمشید آگاه می‌شود، خود به ایران می‌آید و جمشید به ناچار از وی می‌گریزد؛ (طبری 1352، ج 1: 119) و به روایتی دیگر چون جمشید به خداوند ناسپاس می‌گردد و کارها بر او می‌شورد، نخست برادرش به نام اسفتور علیه او قیام می‌کند و در صدد قتل او برمی‌آید، پس جمشید از برابر برادر می‌گریزد و پنهان می‌شود و در مدت پنهان بودن نیز پادشاهی می‌کند و از جایی به جایی دیگر می‌رود و آنگاه پس از این حوادث است که ضحاک بر وی خروج می‌کند. (همانجا) در برخی از روایت‌ها نیز به پشیمانی جمشید، پس از ناسپاسی در پروردگار سخن به میان آمده، ولی از مسیر حوادث آشکار است که پوزش او در پیشگاه خداوند پذیرفته نمی‌شود. (شاهنامه فردوسی، به نقل از کریستن‌سن 1385: 418؛ مجم‌التواریخ 1318: 39) تنها در منظومه کوش‌نامه این روایت به این صورت آمده است که جمشید تا پایان دوران پادشاهی‌اش یزدان‌پرست بوده و مرتکب هیچ گناهی نشده است ولی در پایان عمرش، بی‌مهری سپهر گردان عامل بخت‌برگستگی او می‌شود و در نتیجه جهان در فرمان ضحاک دیو و دیگر دیوان قرار می‌گیرد و پس از آن نشان یزدان‌پرستان از جهان گسسته می‌شود. (ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر 1377: ابیات 724-725) با

توجه به اینکه منبع اصلی شاهنامه فردوسی و آثار دیگر، *خدای‌نامه* (خودای نامگ) بوده است، (صفا 1384: 60) می‌توان نکات اصلی این روایت را تا حدودی در مورد جم در خداینامه بازسازی کرد:

«جم می‌گوید: من دارای فرآیزدی هستم، من پادشاه و خداوندگار شما هستم [طبری، ثعالبی، فردوسی] پس جم فریب «روح بد» [انگزه مینو] را خورد و سخت مشتاق برترین فرمانروایی گشت و نه مشتاق خدمت به اورمزد. وی دیوان و مردمان را گرد کرد و گفت که او تنها فرمانروای جهان است و مردمان باید او را به عنوان خدا و آفریدگار جهان پرستش کنند. [طبری، بلعمی، مسعودی، ابن مسکویه، ثعالبی، فردوسی، *مجم‌التواریخ* و ابن اثیر]» (کریستن سن 1385: 437)

از آنجایی که خدای‌نامه‌ها نیز از منابع ودایی، اوستایی و کتاب‌های پهلوی در کنار روایات شفاهی برای تدوین استفاده برده بودند، (صفا 1384: 30) پس در بررسی منابع، همین خدای‌نامه‌ها اساس پژوهش در مورد شخصیت جم و روایات مختلف علت سرنگونی او، قرار می‌گیرد. در ریگ ودا (یکم، 83، بند 5) آمده است که یمه نامیرا زاده شده؛ اما خدا آفریده نشده، بلکه همسان خدایان است. (تایتیریَه سمهیتَه: دوم، 1، بند 3 و 4 به بعد، به نقل از کریستن سن 1385: 289)

«خدایان (دئوها) و یمه با هم برای [تسلط] بر این جهان به ستیز برخاستند. یمه، نیروی برتر خدایان، یعنی خدایان نیروی سرشت جم را چنین تصور می‌کردند: "این یمه همچون ما گشته است، ما [خدایان] دیگر."» (کریستن سن 1385: 289)

پس در ریگ ودا، یمه همراه با خدایانی که شایسته ستایش اند ذکر می‌شود. در *مه‌بهاراته* آمده است: «در انجمن یم، صدها هزار مردم نیکوکردار، برخوردار از زیبایی آسمانی و خرد بسیار، همیشه در انتظار سرور نامی آفریدگار هستند و او را می‌ستایند.» (مه‌بهاراته: ج 3، ص 425، به نقل از کریستن سن 1385: 292) در ریگ ودا هیچ اشاره‌ای به گناه جم نشده است. تنها آمده است که او نخستین انسانی است که راه مرگ را به آدمیان نشان می‌دهد، ولی همواره خدایان را ستایش می‌کرده است. «یمه انسان نامیرایی است که خدا شده است و زندگانی دراز به آدمیان می‌بخشد: به یمه از شیر پرچربی نثار کنید، او برای ما عمری دراز برای زیستن در میان زندگان فراهم می‌آورد.» (اتروه ودا، هجدهم، 2 بند 3، به نقل از کریستن سن 1385: 289)

در منابع اوستایی و پهلوی نیز اشارات فراوانی در مورد جم آمده است. در میان شاهان باستان و قهرمانان اسطوره، تنها از جم است که در گاهان - قدیم‌ترین بخش کتاب اوستا - سخن به میان آمده است. در این منابع روایت‌های متفاوتی در مورد سرانجام جم وجود دارد. بنابر روایتی، جم نخستین کسی است که اورمزد دین مزدیسناپی (= زردشتی) را به او وحی کرد. (وندیداد: فرگرد دوم، بند 19-1، به نقل از کریستن سن 1385: 303-297) «هوره مزدا گفت: با جم زیبای خوب‌رَمه، ای زردشت سپیتمان، پیش از تو که زردشت هستی، نخست با او از میان مردمان هم‌سخنی کردم، من که هوره مزدا هستم به او دین اهورایی زردشتی را آموختم» (بند 2) آنگاه در

ادامه شرح می‌دهد که جم این دعوت دینی را نمی‌پذیرد و اعلام عدم آمادگی می‌کند، اما در مقابل می‌پذیرد که جهان اورمزد را فراخ کند و پاسداری نماید و برای به انجام رساندن چنین وظیفه‌ای اورمزد به او حلقه‌ای زرین و تازیانه‌ای زرنشان می‌دهد که نشان پادشاهی او باشد و بدین‌گونه جمشید بر جهان سروری می‌یابد و همچنین پس از آن به توصیف وری که جم به خواسته اهوره‌مزدا برای محافظت از آفریدگان در برابر سرمای سخت مرگ‌آور می‌سازد، می‌پردازد. در بند 41 همین قسمت آمده است: «ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس! چه کسی دین مزدایی را در «ور»ی که جم ساخته است، برد؟ اهوره‌مزدا گفت: "مرغ کَرشپتر- kar?iptar ای زردشت سپیتمان!" در فرگرد بیستم همان نسک نیز آمده است: «شما - منظور ضحاک و همراهانش است - یم دارنده رمه خوب را به زور و بیدادگرانه از پای در آوردید...» و تو از ما دزدیدی، جمشید دارنده رمه خوب روشن و درخشان را که در هر فرا رسیدن هر یخبندانی با تابش خوب می‌تافت" - یعنی که (در همه) جا برای نیکی کردن می‌آمد.» (تفضلی 1971: 197)

در فصل 19 بند 16 بندهشن نیز در مورد kar?iptar می‌گویند دین را به «ور» جمع‌کرد برد و رواج داد. در آنجا اوستا را به زبان پرندگان می‌خوانند. این دژ تا سده پایانی جهان پابرجا است و در زمان اوشیدر که دیو ملکوس، سرما و بارانی سخت ایجاد می‌کند، با نیایش به‌دینان این دیو نابود و مردمان و چارپایان از این ور - که برای نگهداری مردمان از سرما ساخته شده است - بیرون می‌آیند و در زمین پراکنده می‌شوند. (کریستن‌سن 1385: 312) در دینکرد، فصل 286، بند 8 نیز آمده است که در دین آمده است که جم با تبلیغ دین، دیوان را ناتوان گردانید. جم به دیوان گفت: «اینجا زردشت مقدس پاک زاده می‌شود که به شما که دیو هستید به علت کارهایی که کرده‌اید ناخواهشگری دهد (یعنی شما را بی‌چاره سازد) و ناتوانی و درماندگی دهد.» (همان: 309)

بنابراین بر طبق این منابع، جم به خوبی از دین مزدیسنا پی‌آگاهی داشته است. «وری» می‌سازد که از مردمان و همچنین دودمان خود وی افرادی هستند که تا مدتی دراز در پرستش اهوره‌مزدا باقی می‌مانند. در واقع زمستان مرکوسان و گشایش «ور» جم به آینده تعلق دارد و بنا بر نوشته‌های اوستا و نظر مؤلفان کتاب‌های پهلوی در آنجا است که حوادث آینده اتفاق می‌افتد. در حقیقت، گشایش ور آغاز جهانی نو است که در آن سعادت‌ی عاری از آمیختگی باید فرمانروایی کند. دارمستتر می‌گوید: «پارسایی پناهگاهی می‌سازد که بشریت جدیدی از آن بیرون خواهد آمد تا جایگزین بشریت قدیم شود.» (کریستن‌سن 1385: 360) ور جم تا رسیدن فاجعه در محلی پنهان از دید مردم وجود خواهد داشت و همان‌طور که گفته شد، مرغ کَرشف kar?iptar که در بندهشن با -čark (نوعی باز شکاری) یکی دانسته شده است، دین زردشتی را به آنجا می‌برد. (بندهشن: فصل 24، بند 11) و «ورت نره» پسر زردشت به عنوان فرمانروای «ور» همراه خود زردشت (وندیداد: دوم، بند 43) یا به تنهایی (بندهشن: فصل 29، بند 5) ظاهر می‌شوند. از تفسیر فرگرد دوم وندیداد نیز استنباط می‌شود که گرچه جم

پیشنهاد آموختن و پاسداری دین اورمزد را رد کرد، اما وفادار و مقدّس بود و نشانه‌ای میان مردمان به جای گذاشت. (به نقل از کریستن سن 1385: 310)

در برخی کتابهای پهلوی نیز، برخی از آیین‌های زردشتی به جم نسبت داده شده است. مثلاً در فصل دهم صد در نثر یا *دادستان دینیک*، فصل 39، بندهای 16 تا 18 آمده است که اولین کسی که گُستی (کمر بند دینی زردشتیان) را پدیدار کرد، جم بود یا در *جاماسپ‌نامه*، آیین نهادن اجساد بر استودان‌ها و دخمه‌ها که ویژه آیین زردشتی است، به جم نسبت داده می‌شود. افسانه‌ای که این آیین ویژه زردشتی را توسط جم شرح می‌دهد. صد در نثر: «...3- اولین کسی که این کشتی داشتن پدیدار کرد جم بود... 6- و نیز تا گُستی بر میان دارد، هر کار کرفه که در هفت کشور زمین کنند او هم بهره آن باشد.»

جاماسپ‌نامه: «[و پادشاهی] از طهمورث به جمشید [رسید]. هفتصد سال پادشاهی راند به شکوه و نور و فره و در روزگار او ششصد سال مرگ نبود و فرمود تا استودانها ساختند.»

در *روایت پارسی* نیز سِدره (پیراهن مخصوص زردشتیان) و گُستی بستن به جم نسبت داده شده است. *روایت پارسی*: «به پادشاهی نشستن جمشید و ساختن حکمت‌های هر باب و قفل کردن او بر (= دروازه) دوزخ و آشکار کردن صدره و گُستی و نوروز و... و پادشاهی او هفتصد سال بود.» (اشپیگل، ج 2: 327، به نقل از کریستن سن 1385: 309)

همان‌گونه که می‌بینیم در این کتاب، جم قبل از هر چیز، قهرمانی مؤمن به دین است و خدا او را از همه اسرار دین و دنیا آگاه ساخته است و بسیاری از مطالب نخستین بخش دوم وندیداد در آن است. در دینکرد، فصل 227 بند 6 به بعد نیز آمده است که «تسلط جم بر دیوان که بعدها در خدای‌نامه‌ها و منابع اسلامی بر آن تأکید شده است، در سنت دین عبارت است از تفوق معنوی شاه با ایمان و پرهیزگاری بر نمایندگان نابکار و فریبکار شاهی که می‌خواهد خواست خدا را برآورده سازد.» حتی در دینکرد سوم، فصل 179، بند 9، جم و گشتاسب - حامی زردشت - بهترین شاهان دوران باستان به شمار آمده‌اند. (کریستن سن 1385: 319-318) پس با توجه به همه مطالبی که بیان شد و ذکر تمام شواهد مبنی بر اخلاق دینی و عملی و یزدان‌پرست بودن جم، سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که دلیل گناهکار قلمداد کردن جمشید در دیگر منابع چه بوده است و چرا چهره درخشان این پادشاه آرمانی با گناه و سرگردانی در جهان، تاریک می‌شود؟

در منابع ایرانی - زردشتی، اصولاً گناه جم دوگونه است: 1- خوراندن گوشت به مردمان؛ 2- گفتن دروغ و سخن نادرست و ادعای فرمانروایی بر آدمیان.

در *اوستا*، گاتاها، یسن 2 بند 8، در فرگرد نهم ورشت مانسر نسک و در دینکرد نهم، فصل 32، بند 12، گناه جم "یاد دادن خوردن گوشت به مردمان" ذکر شده است: «جم (یمه) پسر ویوتگهان (ویوهوت) از شمار آن گناهکاران است که برای خشنود کردن مردمان تکه‌های گوشت را به کسان ما داد که بخورند.» (گاهان: یسن 32،

بند 8، ترجمه بارتلومه و آندریاس، به نقل از کریستن سن 1385: 279) شایان ذکر است که در فرگرد نهم ورشت مانسر نسک که متأخرتر از گاهان است، آمده است که جم به مردمان می‌آموخت که گوشت حیوانات بخورند و آن را مطابق آیین‌ها فراهم آورند. در دینکرد نهم، فصل 32، بند 12 آمده است: «و این جم پسر ویونگهان به مردمان خشنودی بخشید، و به چهارپایان خشنودی بخشید. به مردمان می‌گوید: شما مردم دارنده چارپا هستید، گوشت حیوان زیر دست خود را بخورید و این طبقه زیر دست برای شما به فراوانی گوشت فراهم می‌آورد. شما انسان هستید و شما نباید رودگان (= امعاء و احشاء) گرم را دور بیندازید، به این بهانه که رسم است، اما ذبح کنید (چارپایان را) تا شما را مفید باشد و در خدمت شما باشند.» (کریستن سن 1385: 309)

اما روایت دیگری که در مورد گناه جم وجود دارد، دروغ و سخن نادرست و ناسپاسی به اورمزد است. مآخذ این روایت را نیز می‌توان در اوستا و متون پهلوی جست‌وجو کرد. در یشت 19 (زامیاد یشت)، بند 33 و 34 آمده است: «اما چون به اندیشیدن به سخن دروغ و ناراست پرداخت، فره به پیکر مرغی آشکارا از او بیرون رفت.» بنا بر سوتگر نسک، فصل 20، جم به اغوای ماده دیو «اودگ» که در ادبیات پهلوی مادر ضحاک دیو به شمار می‌رود، به لذاید دنیوی آزمند گردید: «و اودگ کسی است که جمشید دارای رمه‌های خوب را - که شما او را به زور از پا در آوردید و کشتید - وادار کرد به ناحق آزمند لذت‌های دنیا شود...» (فرگرد 20 سوتگر نسک؛ دینکرد نهم، بندهای 2-6) در دادستان دینیگ، فصل 39 بند 16 و 17 آمده است که «جمشید پسر ویونگهان که در کارهای جهان بسیار کامکار بود، فریب دیوی را خورد و در نتیجه، فرمانروایی برتر را آرزو کرد و نه بندگی اورمزد را.» در مینوی خرد، فصل 57، بند 21 آمده است: «... و جم و فریدون و کاووس و فرمانروایان دیگری که از ایزدان شکوه و نیرومندی یافتند، همان‌گونه که گشتاسپ و فرمانروایان دیگر، که در دین نقش داشتند - و نیامدنشان به دین و نیز اینکه نسبت به خدای خویش ناسپاس شدند، به سبب آن بود که خرد به آنها کم رسیده بود.» (مینوی خرد 1364: 74) در جاماسپ‌نامه نیز آمده است: «... آنگاه پس از آنکه به خودستایی پرداخت و به خود آفرین کرد، عاری از پیروزی، درخشندگی و فره خود شد.» (متن پازند از کتاب جاماسپی مودی: 65-67، به نقل از کریستن سن 1385: 324)

در *مجم‌التواریخ* و همچنین *شاهنامه* فردوسی آمده است که جم پس از ناسپاسی و عاصی شدن اندر خدای تعالی پشیمان می‌شود و خود را باز می‌شناسد و چون ضحاک تازی بر ایران چیره می‌شود، می‌گریزد تا سرانجام به فرمان ضحاک اسیر و با استخوان ماهی به دو نیم می‌شود. (فردوسی 1373، ج 1: 41)

مجم‌التواریخ: «اما در آخر پادشاهی ناسپاس گشت و اندر خدای تعالی عاصی شد؛ و چون کارها بر وی بشورید، پشیمان گشت و خود را باز شناخت.» (مجم‌التواریخ 1318: 13)

در *دادستان دینیگ*، فصل 39، بند 18 نیز آمده است که جم با وجود انجام دادن گناه، پشیمان می‌شود و سپس مشمول بخشایش آفریدگار می‌شود. «و او بخشودگی خویش را از آفریدگار مطلق به دست آورد و با

جانشینان خود سخن گفت و به آنان در مورد مکافات آنانی که بندگی آفریدگار را رها می‌کنند هشدار داد.» (کریستن سن 1385: 315) در صد در بندهش و روایت پهلوی نیز در داستانی آمده است که سقوط جم حادثه‌ای نیک انجام خواهد بود. چکیده‌ای از این افسانه چنین است:

«زردشت چون به هم پُرسه‌ای دادار اورمزد بود، گفت روان آنکس می‌باید که بینم که در جهان در هیچ کس چون خویشتن نشناخت به عظمت و حشمت. پس ایزد تعالی (=اورمزد) از نیمه دوزخ روان جمشید را بخواست. چون می‌آمد به زانوی می‌رفت مانند کسی که مبتلا باشد و پای ندارد و جامه دریده و کهنه و خَلَق پوشیده داشت ... از شرم به گوشه‌ای بنشست اندوهگن (و) در مانده. پس زردشت پرسید که این روان کیست چنین شرمسار و اندوهگن (و) در مانده...؟ اورمزد گفت: این روان جمشید و یونگهان است که من این دین که تو در جهان روا خواهی کرد، بدو نمودم، نپذیرفتی و در خویشتن تکبر آوردی و به گفتار دیوان فریفته شد و گفت: آسمان و زمین و ماه و ستاره و هر چه در گیتی هست، من داده و آفریدگار همه منم ... چون این سخن محال گفت و باندیشید، و رَج و خوره کیان از وی بشد، به دست ضحاک کشته شد... چون روان جمشید این سخن‌ها را شنید، زردشت را گفت: "از گفتار دیوان پرهیز و خویشتن را نگه دار." سپس جمشید پس از ذکر چند اندرز اخلاقی، از گناهان خود توبه می‌کند و توبه خویش را بر زبان می‌آورد. سپس خداوند او را می‌بخشاید و از رنج و بلا ی دوزخ می‌رهاند و پادشاهی همیستانی (همیستگان) ⁽²⁾ را به او می‌دهد.» (صد در نثر و صد در بندهش؛ به نقل از کریستن سن 1385: 385)

تحلیل و نتیجه‌گیری

با بررسی منابع گوناگون در مورد سرانجام جمشید درمی‌یابیم که فرمانروایی جم عموماً دورانی به شمار می‌رفته است که در آن سعادت مطلق، عاری از آمیختگی حکم فرما بوده است که سرانجام تنزل پیدا کرده و از دست رفته است. موضوع اصلی، گناه جم است و اینکه آیا حقیقتاً جم مرتکب گناه شده است؟ در اینصورت گناه اصلی او چه بوده و چرا ماهیت گناه او در منابع متفاوت است؟ گناه جم در منابع دوگونه ذکر شده است: یکی خوردن و خوراندن گوشت حیوانی به مردمان و دیگری نافرمانی از بندگی اورمزد و ادعای خدایی. در مورد گناه اول، یعنی خوراندن گوشت حیوانی به مردمان، پس از بررسی منابع درمی‌یابیم که به عنوان مثال در ورشت مانسر نسک، خوراندن گوشت به مردمان مستقیماً به عنوان گناه او ذکر نگردیده است. همچنین از تفسیرهای سانسکریت و پهلوی نیز مشخص است که نامیرایی که در دوران جم وجود داشت، ممکن بود بر اثر غذای حیوانی باشد. اگر چنین در نظر بگیریم که رسم خوردن گوشت به زمان جم برمی‌گردد، می‌توان استنباط کرد که در دوران پیش از زردشتی، جم نخستین انسانی است که حیوانات را ذبح می‌کرده و قربانی انجام می‌داده است و بنابراین به آسانی می‌توان محکومیتی را که زردشت درباره این پادشاه افسانه‌ای ابراز کرده است، درک کرد؛ زیرا زردشت با قربانی‌های خونین دیوپرستان مخالفت می‌کرده است. این مثال در مورد ایزد مهر (میترا)، در

گاهان نیز صدق می‌کند. از این ایزد بزرگ پیشازردشتی که برای او قربانی‌های خونین زیادی انجام می‌شده است، به طور غیر مستقیم به زشتی یاد شده است و زردشت می‌کوشیده است که با ممنوع ساختن آیین‌های او از قربانی کردن گاو نیز جلوگیری کند. (گاتاها، هات 31، بند 15) (رجبی 1375: 109) کما اینکه در ورشت مانسر نسک، گناه جمشید تا حدودی تعدیل شده است و بیشتر یادآوری می‌کند که گوشت حیوانی را مطابق آیین ذبح کنند. در واقع خوراندن گوشت حیوانات به مردم به عنوان گناه او ذکر نشده است و تنها در این قطعه اوستا (ورشت مانسر نسک)، با عباراتی بسیار مبهم، کیفیت گناهی که جم مرتکب شده ذکر گردیده است.

اما روایت دیگری که در مورد گناه جم وجود دارد، دروغ و سخن نادرست و ناسپاسی به اورمزد است. مآخذ این روایت را نیز می‌توان در اوستا و متون پهلوی جست‌وجو کرد. در یشت 19 (زامیاد یشت)، بند 33 و 34؛ سوتگر نسک، فصل 20؛ دادستان دینیک، فصل 39 بند 16 و 17؛ مینوی خرد، فصل 57، بند 21؛ مجمل‌التواریخ و همچنین شاهنامه فردوسی آمده است که او در آخر پادشاهی خود ناسپاس گشت و نسبت به خدای تعالی عاصی شد. در برخی روایات همچنین جم بعد از ناسپاسی و عاصی شدن به اورمزد توبه می‌کند و مشمول بخشایش او قرار می‌گیرد. (دادستان دینیک، فصل 39، بند 18، صد در بندهش، روایت پهلوی و مجمل‌التواریخ) در واقع در این روایات تلاش می‌شود گناه جم با سرانجامی نیکوتر که بخشش اورمزد است، پایان پذیرد؛ اما مسأله اصلی همچنان باقی می‌ماند و آن اینکه دلیل این همه گوناگونی در مورد دلیل سقوط جمشید و ماهیت گناه او چیست؟

بررسی‌های متفاوتی صورت گرفته است مبنی بر اینکه احتمالاً سقوط جم افسانه‌ای است مربوط به دوران متأخرتر که شاید تحت تأثیر تفکرات سامی گسترش یافته باشد و اینکه جم با ادعای بیهوده همسانی با خدا باعث هبوط خود شده باشد، توجیهی است که به دوره بعدتر برمی‌گردد. در حقیقت جم در تمامی منابع ودایی، اوستایی و پهلوی نشانه‌های یک پادشاه با ایمان، وفادار و مقدس را دارد. می‌توان گفت که اسطوره هبوط جم در هند و ایران به طرق مختلف تحول یافته است. «در هند تصور «نخستین انسان نا میرا» به نخستین انسانی که راه سرزمین مردگان را به دیگران نشان می‌دهد، تغییر می‌یابد و در ایران او مرتکب گناه می‌شود و بدین‌گونه افکار شومی دامنگیر جم می‌شود و چهره باشکوه و درخشان او، نمادی از تاریکی می‌گردد و صاحب صفاتی می‌شود که فقط به دلیل تحول اسطوره به یک عقیده عامه‌پسند، به وجود آمده و در اصل هیچ ارتباطی به او ندارد.» (کریستن سن 1385: 74) کما اینکه در قطعه یشت 19 (زامیاد یشت)، بند 33، گناه جم بسیار متفاوت رقم خورده و آن دروغ گفتن و اندیشیدن به سخن ناراست و ادعای فرمانروایی بر آفریدگان اورمزد است.

این بن‌مایه در اسطوره‌ها و افسانه‌های همه ملت‌ها بسیار متداول است که پیشوای نسل طلایی، خود را به لذایذ دنیا تسلیم کند و مغرور شود. ویندیشمان معتقد است در مرحله‌ای از تحول روانشناختی ملت‌ها غالباً به این اندیشه برمی‌خوریم که انسان از یک وضع ابتدایی که توأم با سعادت محض است، سقوط کرده و این امر معمولاً به دنبال گناهی است که نخستین جفت بشر مرتکب شده است. این تنزل همراه با یک یا چند موضوع

زیر است: 1- از یک زندگی آسوده به سختی؛ 2- از صلح به جنگ؛ 3- از غذای گیاهی به حیوانی؛ 4- از مرحله استفاده از فلزات گرانبها به فلزات عادی. (همان: 74)

بنابراین نظر می‌توان نتیجه گرفت که این شکل از افسانه جم ممکن است تحت تأثیر اندیشه دوران طلایی تحول یافته باشد. در قطعه گاهانی یسن 32، بند 8 که جم را به عنوان نخستین کسی که به مردمان گوشت‌خواری می‌آموزد، معرفی می‌کند، توجیهی طبیعی برای هبوط جم به دست می‌دهد؛ زیرا هبوط نتیجه منطقی اندیشه دوران طلایی است. توجیهی که خود به خود در مورد اینکه چرا دوران طلایی به پایان رسیده است و نامیرایی از بین رفته و فقر و بیماری و انواع دیگر بدبختی در زمین پدیدار شده است، این است که نسل دوران طلایی و به خصوص پیشوای آنها گناهی مرتکب شده و این سعادت را از بین برده است. همان‌گونه که مفسر فرگرد دوم وندیداد می‌گوید: «جم نامیرا آفریده شده بود، اما نامیرایی را درست همانند کاووس با خطای خویش از دست داد.» (دارمستتر¹ 1894: 36) درست به همان‌گونه که آدم بهشت را از دست داد. در این فرضیه مهم نیست که گناه جم خوردن و خوراندن غذای حیوانی باشد یا ادعای فرمانروای بر بندگان، بلکه مهم، طبیعی بودن پایان دوران فرمانروایی او بعد از سعادت درخشان است که به دنبال غرور او و تسلیم شدن در برابر لذایذ دنیوی صورت می‌گیرد. او با این خطا، مردمان را نیز دچار مرگ و بدبختی می‌کند گرچه خود بیشترین آسیب را می‌بیند. در یشت 19 (بندهای 38 و 34) با جزئیات بیشتری آمده است که چگونه خطای جم باعث می‌شود که او فرّه خود را در سه نوبت از دست بدهد و غمگینانه در جهان سرگردان و در پنهانی به سر برد. در بندهش (فصل 34، بند 4) اشاره شده که این زندگانی پنهانی جم صد سال به درازا کشید و سرانجام او با ارّه هزار دندانه توسط سپیتوره به دو نیم گردید. (یشت 19: بند 46؛ بندهش: فصل 34، به نقل از کریستن سن 1385: 312)

پس یزدان‌پرست بودن جم تا پایان عمر هرچند به طور مستقیم در منابع پیش از اسلام نیامده است، این منابع، آثار و شواهد زیادی دال بر این مسأله باقی گذاشته‌اند. در دینکرد سوم، فصل 229، بند 3 آمده است که «جم شاه پارسایی است که خرد ایزدی بدو آموخته شده و فضائلش در نسل او منتشر می‌شود و خدا او را از همه اسرار دین و دنیا آگاه ساخته و او را با اعطاء نگین، تخت و دیهیم مفتخر ساخته است. چه او پیش از هر چیز قهرمانی مؤمن به دین است که وظیفه تحدید دین را پذیرفته است.» و بسیاری از مطالب وندیداد که نشان‌دهنده پارسایی و ایمان جم به اورمزد است.

بنابراین، نویسندگان دوره پس از اسلام که برخی تحت تأثیر سیرالملوک‌ها و خدای‌نامه‌ها یا روایات پهلوی بوده‌اند و برخی تحت تأثیر تصورات و مقایسه‌ها و روایات دوران اسلامی، هر کدام شرحی بر سرانجام زندگی جم نوشته‌اند. در واقع علت این دگرگونی این است که روایات در اصل متعلق به مآخذ گوناگون بوده‌اند و بسیاری از آنها نیز زمانی به صورت مستقل وجود داشته‌اند و سپس در یک مجموعه بزرگتری همچون

خدای‌نامه‌ها و شاهنامه‌ها و مجموعه‌های حماسی دیگر راه یافته‌اند، بی‌آنکه ناهمخوانی‌ها و تناقض‌های آنها در همه جزئیات برطرف و هموار شده باشد. (خالقی مطلق 1387: 99) گرچه باید به یاد داشته باشیم که حماسه‌سرایان مآخذ گفتاری یا نوشتاری خود را کمابیش به نظم در می‌آوردند و دستبرد آنها در روایات بسیار اندک است. (همان: 151) بنابراین هدف این بررسی که مشخص کردن دلیل تفاوت روایات است، کاملاً مشخص می‌گردد. سراینده کوش‌نامه به واقع از بخشی از منابع و روایاتی سود برده است که مورد توجه سراینده شاهنامه و دیگر منابع قرار نگرفته است و این می‌تواند دلیل «یزدان‌پرست» معرفی شدن جم در کوش‌نامه باشد و عامل بخت‌برگشتگی او، به مراد او نگشتن سپهر است. حال آنکه در شاهنامه و دیگر منابع، ادعای فرمانروایی او بر مردمان دلیل از دست دادن شکوه پادشاهی قلمداد شده است.

اما با وجود همه اینها، جم محبوب‌ترین چهره پیش از اسلام است و نه فریدون و نه هیچ کدام از پادشاهان محبوبیت او را نداشتند. دوره او دوران بسیار زیبایی بود و خاطره خوشی بر اذهان مردم از آن زمان باز مانده است. همان‌گونه که در میان نژاد هند و ایرانی از زمان‌های بسیار قدیم به مرتبه نزدیک به الوهیت رسیده بود و دوران قدرتش را حیات جاودان حساب کرده‌اند. سیمای جمشید در ادب پارسی نیز سیمای یک پادشاه کامروا، قابل احترام و شکوهمند است و در شعر پارسی هیچ جا به تنزل مرتبه او اشاره نشده است. به گونه‌ای که او در شعر پارسی همتای سلیمان نبی قلمداد می‌شود. در واقع شخصیت جمشید بسیار تراژیک، اسطوره‌ای و خدایی به تصویر کشیده شده است. (بهار 1377: 360) او در سنت ایرانی پادشاهی آرمانی و شخصیتی قابل ستایش و احترام باقی می‌ماند که «چو او نامور تخت شاهی ندید».

پی‌نوشت

(1) - در کوش‌نامه از کتابی به نام صحف جمشید یاد شده است که جمشیدیان را در موقعیت‌های سخت راهنمایی می‌کند.

(2) - همیستگان «محل میانی» [برزخ] جایی است که باید کسانی که اعمال نیک و بدشان با هم برابر است، تا رستاخیز در آن بمانند. (کریستن‌سن 1385: 380)

کتابنامه

- آموزگار، ژاله. 1381. *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سمت.
- ابن بلخی. 1313. *فارسنامه ابن بلخی*. تصحیح جلال‌الدین طهرانی. تهران: بی‌نا.
- ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر. 1377. *کوش‌نامه*. به کوشش دکتر جلال متینی. تهران: علمی.
- اسدی طوسی، ابو نصر علی بن احمد بن منصور. 1354. *گرشاسب‌نامه*. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: طهوری.

- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. 1353. تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری). تصحیح محمد تقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.
- بهار، مهرداد. 1377. از اسطوره تا تاریخ (مجموعه مقالات). گردآورنده ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: نشر چشمه.
- ثعالبی نیشابوری، ابو منصور عبدالملک بن محمد اسماعیل. 1368. تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس. تصحیح هرمان زوتنبرگ. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نشر نقره.
- خالقی مطلق، جلال. 1387. حماسه. تهران: بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- رجبی، پرویز. 1375. جشن های ایرانی. تهران: آرتامیس.
- روایت پهلوی. 1367. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله. 1384. حماسه سرایی در ایران. تهران: امیر کبیر.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر. 1352. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم. 1373. شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو). به کوشش دکتر سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- کریستن سن، آرتور. 1385. نخستین انسان و نخستین شهریار. ترجمه احمد تفضلی، ژاله آموزگار. تهران: چشمه.
- متینی، جلال. 1369. «پایان زندگی جمشید و سرگذشت خاندانش»، در هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی). گردآورنده یحیی مهدوی و ایرج افشار. تهران.
- _____ . 1375. «برخی از نیرنگهای کارزار در کوش نامه»، ایران شناسی، سال 11. شماره 1.
- مجمل التواریخ و القصص. 1318. تصحیح محمد تقی بهار. تهران: کلاله خاور.
- مسعودی، علی بن الحسین. 1356. مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مینوی خرد. 1364. ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس.
- یشتها. 1347. ترجمه ابراهیم پورداود. تهران: طهوری.

English References

- Darmester, J, 1894. *Zand-Avesta*. Oxford.
- Tafazzoli, Ahmad. 1971. *Acta Orientalia*. 33. P.197-198.

References

- Āmouzgar, Zhāleh. (2002/1381SH). *Tārikh-e asātiri-e Iran*. Tehran: Samt.
- Asadi Tousi, Abu-nasr 'Ali ibn A'hmād ibn Mansour. (1975/1354SH). *Garshāsbnāme*. Ed by 'Habib Yaghmāei. Tehran: Tahouri.
- Bahār, Mehrdād. (1998/1377SH). *Az ostoureh tā tārikh (Articles)*. Collected by Abu-l-qāsem Esmā'ilpour. Tehran: Cheshmeh.
- Bal'ami, Abu-'Ali Mohammad. (1974/1353SH). *Tārikh-e Bal'ami*. Ed. By Mohammad Taqi Bahār. With the efforts of Mohammad Parvin Gonābādi. Tehran: Zavār.
- Christensen, Arthur. (2006/1385SH). *Nakhostin ensān o nakhostin shahriār (Les types du premier home et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens)*. Tr. By A'hmād Tafazzoli and Zhāleh Āmouzegār. Tehran: Cheshmeh.
- Ferdowsi. Abo-l-qāsem. (1994/1373H). *Shāhnāme*. With the efforts of Saeed Hamidiyān. Tehran: Qatreh.
- 'Hamza ibn ol-Hasan Esfahāni. (1988/1367SH). *Tārikh-e payāambar-ān o shāhān*. Tr. By Ja'far Sho'ār. Tehran: Amirkabir.
- Ibn Balkhi. (1934/1313SH). *Fārsnāme*. Ed. By Jalāl-oddin Tehrani. Tehran: (?).
- Iranshāh ibn Abi-l-kheir. (1998/1377SH). *Koushnāme*. Ed by Dr. jalāl Matini. Tehran: 'Elmi.
- Khāleqi Motlaq, Jalāl. (2008/1387SH). *'Hamāseh*. Tehran: Boniād-e dāyerat-ol-ma'āref-e bozorg-e eslāmi.
- Mas'oudi, 'Ali ibn el-'Hosein. (1977/1356SH). *Morouj-ozzahab wa ma'āden-ol-jawāher*. Tr. By Abo-l-qāsem Pāyandeh. Tehran: Bongāh-e tarjemeh o nashr-e ketāb.
- Matini, Jalāl. (1990/1369SH). “Pāyān-e zendegi-e Jamshid o sargozasht-e khānedān-ash”. In *Haftād maqāleh*. Collected by Ya'hyā Mahdavi & Iraj Afshār. Tehran.
- (1996/1375SH). “barkhi az neirang-hā-ye kārzār dar Khoush-nāme”, in *Iran-shenāsi*. Year 11. No. 1.
- Minavi, Mojtabā. (1978/1357SH). “dāstān-hā-ye 'hamāsi-e Iran dar ma'ākhez-i gher az shāhnāme”, *Simorgh mag*. No. 2.
- Minooy-e kherad* (1985/1364SH). Tr. By Ahmad Tafazzoli. Tehran: Tous.
- Mojmal-ottawārikh wal-qesas*. (1939/1318SH). ed by Mohammad Taqi Bahār. Tehran: Kolāle-ye Khāvar.
- Rajabi, Parviz. (1996/1375SH). *Jashn-hā-ye Irāni*. Tehran: Ārtāmis.
- Revāyat-e Pahlavi*. (1988/1367SH). Ed. By Mahshid Mirfakhrāei. Tehran: Moassese-ye motāle'āt o ta'hqiqāt-e farhangi.
- Sa'ālebi Neishāburi, Abu-Mansour 'Abd-ol-malek ibn Mohammad Esmā'eil. (1989/1368). *Tārikh-e Sa'ālebi*. Ed. By Herman Zotenberg. Tr. By Mohammad Fazāeli. Tehran: Noqreh.
- Safā, Zabi'h-ollah. (2005/1384SH). *Hamāse-sarāei dar Iran*. Tehran: Amirkabir.
- Tabari, Abu-Ja'far Mohammad ibn Jarir. (1973/1352SH) *Tārikh-e Tabari*. Tr. by Abo-l-qāsem Pāyandeh. Tehran: Boniād-e Farhang-e Iran.
- Yasht- ha*. (1968/ 1347SH). Tr. by Ebrāhim Poordāvood. Tehran: Asātir.